

طنز اختراع بزرگ انسان

نیما طاهری

طنز

طنز یکی از گونه‌های ادبی و هنری تفکر انتقادی است. طنز سرشتی انتقادی دارد و به گفته‌ی چرنیشفسکی: طنز، آخرین مرحله‌ی تکامل نقد است. **طنز، تصویر هنری جمع تناقض‌ها و تضادهای درونی و بیرونی انسان و جامعه در لحظه و تاریخی واحد، با بیان و لحنی نیش‌خند آفرین است.** طنز پرداز نیک می‌داند که جمع تناقض‌ها و تضادها در آن واحد در منطق صوری امری محال است، اما قلمرو طنز پرداز زنده‌گی اجتماعی است، قلمرویی که هر آن واحد آن، جمع تناقض‌ها و تضادهای درونی و بیرونی است. به ویژه در دوره‌ی گذار از یک مرحله‌ی تاریخی به مرحله‌ای دیگر، که تناقض‌ها و تضادها چشم‌گیرتر و بی‌تناسبی‌ها آشکارتر می‌شود؛ زمینه و زمانه برای خلق طنز، بیش از پیش فراهم می‌شود. زیرا هنگامی که زمانه دگرگون و نو می‌شود، هر چیز کهنه‌ی جامانده در گذشته، مصیبت آفرین و نیش‌خند آفرین می‌شود. برای مثال در این هنگامه است که می‌بینیم یک باره در گرما گرم پیکار برای رهایی زن، آتش نذری می‌پزند؛ و یا کسی که روزها غوطه‌ور در **دریای‌های نور** (بحار الانوار) علامه مجلسی است، گیریم که به قول هدایت: آب این دریاها از آب یک آفتابه هم زیادتر نباشد، شب هنگام **سنجش خرد ناب** کانت را شخم می‌زند. در نتیجه، نیش‌خند واکنش انسان هوش‌یار در برخورد با جمع تناقض‌ها و تضادهای مصیبت آفرین است. به قول سنایی: **جمع کرده است از پی خنده/ چرخ مثنی از این پراکنده**

بر این اساس می‌توان گفت، طنز، درک و خلق تصویر هنرمندانه و نقادانه‌ی جهانی سراسر متناقض و متضاد، در قالبی نیش‌خند آمیز است، بی‌آن که طنز پرداز، دمی کهنه‌گی و فنا را در ذات هر نوآمده، فراموش کند.

طنز، رهایی از منطق روزمرگی است. طنز پرداز به منطق و ارزش‌های حاکم بر زنده‌گی روزمره عادت نمی‌کند، زیرا آن کس که اسیر عادت و تکرار می‌شود، شاخک‌های حساس خود را برای درک این **جهان غیر عادی** از دست می‌دهد. طنز پرداز می‌داند که کهن الگوها و عادات دیر پا، قدرت اغواگر عظیمی را حمل می‌کنند و زنده‌گی امروز ما را به گفته‌ی توماس مان از **چاه گذشته‌ها** اداره می‌کنند. طنز پرداز نیک می‌داند که مردم، قربانیان و شهیدان منطق عادت و تکرار زنده‌گی روزمره هستند. در نتیجه طنز پرداز زمین بایر زنده‌گی روزمره را شخم می‌زند و با افشاندن بذر شک و تردید، تیشه به ریشه‌ی درخت تناور عادت می‌زند و پایه‌های کاخ بی‌گزند

بدیهیات و یقینیات را بلرزه درمی‌آورد. طنز پرداز، نقاب از چهره‌های دروغین و ساخته‌گی برمی‌کشد، حجاب‌های خوش ساخت عادت، تسلیم، فرصت‌طلبی، بلاهت، بوقلمون صفتی و شبان-رمه‌گی را کنار می‌زند. بر این پایه، طنز آشکار کننده‌ی هراس و خفتی است که پشت نقاب دلیری و موقعیت سنجی پنهان شده است. طنز پرداز نه با کسی دشمنی شخصی دارد، و نه طنز خود را تا حد نقدی شخصی تقلیل می‌دهد. طنز پرداز بر دروغ‌ها، تزویرها، مصلحت‌ها، پرده‌پوشی‌ها و جنایت‌ها و جراحات‌های حاکم بر جامعه انگشت می‌گذارد. در نتیجه، طنز آشکار کننده‌ی ددمنشی است که پس نقاب اخلاق پنهان شده است. طنز پرداز، این‌چنین داد خود از کهنتر و مهتر می‌ستاند. این طنز پرداز عیب‌ها و مفسد جامعه‌ی خود را بزرگتر از آنچه هست، جلوه می‌دهد. این بزرگ‌نمایی و اغراق لازمه‌ی کار طنزپرداز است، زیرا به این وسیله مخاطب را به تأمل و چاره اندیشی وا می‌دارد. البته باید بزرگ‌نمایی با ظرافت توأم باشد تا ذهن مخاطب متوجه مصنوعی بودن آن بشود. هم چنین نباید بزرگ‌نمایی به حدی برسد که تشابه موضوع با واقعیت مورد نظر از بین برود.

طنز و خنده

طنز اگرچه از حیث مضمون با نقد جدی پهلو به پهلو می‌زند، اما از حیث شیوه‌ی بیانی بیش‌تر با فکاهه همخوانی دارد. در طنز به مصداق : **چو حق تلخ است با شیرین زبانی/ حکایت سرکنم آن‌سان که دانی؛** صریح‌ترین و تلخ‌ترین انتقادات در ظاهری خنده دار عرضه می‌شود. شاید یکی از دلایلی که سبب شده است، بیش‌تر مردم طنز و شوخی را همخوان و هم‌سان ببینارند، تشابه ظاهری نتیجه‌ی نهایی طنز و شوخی باشد، زیرا هر دوی این گونه‌های ادبی به انبساط خاطر مردم می‌انجامند و خنده‌آور هستند. اما کیست که نداند فرهنگ خنده‌آور مردمی، خالق دنیای بی پایان شکل‌ها و جلوه‌های ناهم‌گون خنده بوده و خواهد بود. به گفته‌ی باختین : خنده همیشه سلاح آزادی در دست مردم بوده است. خنده ، انسان را از ترس از مقدسات، ممنوعیت‌های استبدادی، گذشته و قدرت که در طول هزاران سال در ذهن جای گرفته‌اند، می‌رهااند. بر خلاف خنده، لحن جدی و رسمی، لحن سرکوب‌گر، ارعاب‌گر و اسارت آور بوده و به تهدید و نیرنگ دست می‌زده و عبوس بوده است. البته نیش‌خند بر آمده از طنز، لحن جدی را نفی نمی‌کند، بل آن را پالوده و کامل می‌سازد. آن را از یک‌جانبه‌گی، جمود، تعصب ورزی، خشک اندیشی، ترس، پندآموزی، ساده اندیشی، اوهام و از خشکی ابلهانه می‌پالاید. نیش‌خند، جدیت را از انجماد و جدا شدن از کلیت

تمام نشده‌ی زنده‌گی. روزمره باز می‌دارد. ارسطو بر این باور بود که : از میان موجودات زنده، انسان یگانه موجودی است که می‌تواند بخندد. به عبارت دیگر به باور ارسطو خنده، برترین امتیاز معنوی انسان و دور از دسترس دیگر آفریده‌ها است. کی‌یرکه‌گور می‌گوید : تا جوان بودم، از خنده غافل بودم، بعدها که چشمانم بازتر شد و حقیقت را دیدم... به خنده افتادم... و هنوز همچنان می‌خندم. اگر کی‌یرکه‌گور در تجربه‌ی شخصی خود بر پیوند حقیقت و خنده انگشت می‌نهد، مولوی از نقش عشق در کشف شکل دگر خندیدن این‌گونه سخن می‌گوید : گرچه من خود زعدم، دل‌خوش و خندان زادم/ عشق آموخت مرا، شکل دگر خندیدن/ به صدف ماتم، خندم چو مرا درشکنند/ کارخامان بود از فتح و ظفر خندیدن.

در طنز، این اشکال خنده را می‌توانیم ببینیم : نیش‌خند، زهرخند، خنده‌ی تلخ، خنده‌ی شیرین، خنده‌ی پوشیده، خنده‌ی دوپهلوی، خنده‌ی کنایه آمیز، خنده‌ی شاد، خنده‌ی غم انگیز، خنده‌ی اشک آمیز، خنده‌ی مرگ آور، و... طنزپرداز در پنبه زدن از فرادستان خنده‌ی تلخ را به کار می‌گیرد و در انتقاد از فرودستان خنده‌ی شیرین را. در طنز نیش وجود دارد و در فکاهه نوش. طنز نیش‌خند است و فکاهه نوش‌خند.

هجو و طنز، هزل و فکاهه

بر خلاف ادبیات شفاهی مردم که سرشار از طنز است، از سویی به علت حاکمیت مدح و اشک و از سوی دیگر به علت تحقیر و آزار طنزپردازان، ادبیات مکتوب ما عرصه‌ی باز و مناسبی برای حضور طنزپردازان نبوده است. اما با این وجود آثار شاعران بزرگی چون خیام و سنایی و عطار و مولوی و سعدی و حافظ از طنز بهره‌ی بسیاری برده است و عبید زاکانی توانسته در این زمینه آثار درخور و ماندگاری خلق و ثبت کند. هر چند آن‌ها مجبور بوده‌اند از بیم گزند دشمنان، مانند عطار، طنز خود را از زبان فرزانه‌گان دیوانه طرح کنند. تا پیش از سنایی، مدح و هجو از گونه‌های رایج ادبیات مکتوب ما بوده است. شاعران بواسطه‌ی مدح از اصحاب قدرت و ثروت، صله دریافت می‌کردند و بواسطه‌ی هجو از آنان انتقام می‌گرفتند. انوری می‌گوید: اگر عطا ندهندم برآرم از پس مدح/ به لفظ هجو دمار از سر چنین ممدوح . و در جای دیگر می‌گوید : غزل و مدح و هجا هر سه بدان می‌گفتم/ که مرا شهوت و حرص و غضبی بود بهم. بر اساس این بیت می‌توان فهمید که به باور انوری انگیزه‌ی سرودن غزل، شور و شهوت است؛ و انگیزه‌ی سرودن مدح، حرص و آز، و سرودن هجو نیز خشم و غضب. در واقع رنجش و خشم و انتقام در شعر کلاسیک ما بیش‌تر جنبه‌ی شخصی داشته و کمتر از هجو فراتر رفته است. فردوسی می‌گوید: چو

شاعر برنجد بگوید هجا/ هجا تا قیامت بماند به جا. حکیم شفایی شاعر دوره‌ی صفوی نیز می‌گوید: دست‌اش به انتقام دگر چون نمی‌رسد/ شاعر به تیغ زبان می‌برد پناه. زبان هجو و هزل دریده‌تر و بی‌پرده‌تر از زبان طنز و فکاهه است. سوزنی سمرقندی دشنام را خمیرمایه‌ی هجو می‌داند و بر این باور است که بی‌مایه فطیر است. وی در شعری می‌گوید: در هجا، گویی دشنام مده، پس چه دهم؟! مرغ بریان دهم و بره و حلوا و حریر! / مثل نان فطیر است هجا، بی‌دشنام/ مرد را درد شکم گیرد از نان فطیر. فخر صفی در لطایف الطوائف می‌نویسد: عبید زاکانی در هجو گویی بی‌محبا و در هزالی بی‌حیا بوده است. از این داوری پیدا است که بی‌باکی و بی‌پروایی صفت هجو گویان بوده است و بی‌حیایی صفت هزالان. برای نمونه جندقی در هزلی چنین سروده است: حاجی عبدالنقی خلایی (مستراحی) ساخت/ که بگویند ذکر او از پس/ گفت یغما برای تاریخ‌اش/ توشه‌ی آخرت همین‌اش بس! در ادبیات فارسی با سنایی است که ما با نوعی هزل تعلیمی مواجه می‌شویم، یعنی برای سنایی شعر هزل نه وسیله‌ای برای انتقام شخصی، بل وسیله‌ای است برای انتقاد و آموزش. سنایی که خود در شعر کارنامه‌ی بلخ با هجو آغاز کرده بود در ادامه به هزل تعلیمی رسید. و در کتاب حدیقه تمامی قلمرو زنده‌گی اجتماعی را اقلیم هزل اعلام کرد. سنایی خود می‌گوید: هزل من هزل نیست، تعلیم است/ بیت من، بیت نیست، اقلیم است/ گر چه با هزل، جدّ بیگانه است/ هزل و جدّم، هم از یکی خانه است/ شکر گویم که نزد اهل هنر/ هزلم از جدّ دیگران خوش تر است. سعدی نیز در گلستان می‌گوید: به مزاحبت بگفتم این گفتار/ هزل بگذار و جدّ از او بردار. جامی در مثنوی هفت رنگ در باره‌ی هزل می‌گوید: جدّ بود پا به سفر فرسودن/ هزل یک لحظه به راه آسودن.

خنده در ادبیات مکتوب فارسی دو گونه‌ی اصلی داشته است؛ هجو و هزل. طنز و فکاهه در واقع صورت‌های تکامل یافته‌ی هجو و هزل هستند. در تعریف هجو گفته‌اند: هجو، یعنی بر شمردن عیب و نقص افراد، از روی غرض شخصی، به قصد تحقیر و تخریب، با زبان و لحنی زننده و بی‌پرده، هجو ضد مدح است. طنز شکل پالایش و تکامل یافته‌ی هجو است. در حقیقت طنز پرداز در برشمردن عیب و نقص افراد، دارای غرض اجتماعی است نه شخصی، قصد وی اصلاح و آگاه کردن افراد است نه تحقیر و تخریب آنان، زبان و لحن آنان گزنده و کنایی است. شهر آشوب نیز یکی از زیر مجموعه‌های هجو بوده است. شهر آشوب، شعری است که در هجو یک شهر و نکوهش مردم آن و یا هجو اصناف و صاحبان جرّف سروده شده باشد. در تعریف هزل هم گفته‌اند

: هزل، یعنی شوخی رکیک به خاطر تفریح و نشاط، و آن ضد جدّ است. فکاهه، شکل تکامل یافته‌ی هزل است. به عبارت دیگر فکاهه از نظر زبانی بهداشتی تر از هزل است.

گونه‌های طنز

طنز را می‌توان بر پایه‌ی درون‌مایه‌ی اثر به گونه‌های: طنز سیاسی، اجتماعی، تاریخی، اخلاقی و منشی، فلسفی، دینی و موقعیتی تقسیم کرد.

طنز را می‌توان بر پایه‌ی زاویه‌ی دید و نوع نگاه جاری در متن به گونه‌های: طنز سیاه یا تلخ و طنز سفید یا شیرین تقسیم کرد.

طنز را هم چنین می‌توان بر پایه‌ی محورهای بیانی به گونه‌های: کلام محور، تصویر محور و تصویر- کلام محور تقسیم کرد.

طنز کلام محور

طنز کلام محور خود به دوگونه‌ی گفتاری و نوشتاری تقسیم می‌شود. که هر یک از این دو گونه نیز به دو شیوه‌ی بیانی منثور و منظوم تقسیم می‌شوند.

طنز منثور نوشتاری از فرم‌های گوناگون ادبی بهره گرفته است. فرم‌های ادبی چون: حکایت، تمثیل، فابل حیوانات- قصه و افسانه‌های منثور و منظومی که از زبان حیوانات روایت می‌شده است، داستان کوتاه، رمان، نمایش‌نامه، فیلم‌نامه، کاریکلماتور، خاطره نویسی، سفرنامه‌های خیالی و...

طنز منظوم نیز از انواع گوناگون قالب‌های بیانی شعر کلاسیک و نو بهره گرفته است.

طنز تصویر محور

تمامی آثار طنزی که در قلمرو هنرهای تجسمی به ویژه نقاشی، کاریکاتور و گرافیک خلق شده در زمره‌ی طنز تصویر محور است.

طنز تصویر- کلام محور

در برگزیده‌ی آثار خلق شده در عرصه‌ی سینما و تلویزیون.

آثاری که در تهیه و تنظیم این مقاله از آنان بیش‌ترین بهره را گرفته‌ام:

1- طنز نگاه انسان معترض. نوشته‌ی عمران صلاحی. منتشر شده در ماهنامه‌ی آدینه شماره‌ی

69-68

2- رابله و تاریخ خنده. نوشته‌ی میخائیل باختین. ترجمه‌ی محمد پوینده. منتشر شده در کتاب:

درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات. 1377

3- انواع ادبی. دکتر سیروس شمیسا.